

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ادب بندگی ادب زندگی

مؤلف:

فرشید پور شیرازی

پاکستان
لنٹرن پبلشرز

سرشناسه	: پورشیرازی، فرشید، ۱۳۵۸ -
عنوان و نام پدیدآور	: ادب بندگی، ادب زندگی / مولف فرشید پورشیرازی.
مشخصات نشر	: تهران: پارسیا، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	: ۱۵۳ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۵۷-۹۳-۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتابنامه: ص. ۱۵۲.
موضوع	: غزالی، محمدبن محمد، ۴۵۰ - ۵۰۵ق. -- نقد و تفسیر
موضوع	: ابن عربی، محمدبن علی، ۵۶۰ - ۶۳۸ق. -- نقد و تفسیر
موضوع	: اسلام -- مسائل متفرقه
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۲ ۴الف۸۸پ/ BP۱۱
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۰۳
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۱۹۷۸۰۰۸

ادب بندگی، ادب زندگی

فرشید پورشیرازی

پارسیا

۳۰۰ نسخه

محمد رضا نصیرنیا

اول - ۱۳۹۲

۹۷۸-۶۰۰-۶۲۵۷-۹۳-۸

مؤلف:

ناشر:

شمارگان:

مدیر تولید:

نوبت چاپ:

شابک:

پارسیا
انتشارات پارسیا

قیمت: ۷۰۰۰ تومان

نمایشگاه دائمی و مرکز فروش:

نوآور: تهران - خ انقلاب، خ فخررازی، خ شهدای ژاندارمری نرسیده به خ؛ دانشگاه

ساختمان ایرانیان، پلاک ۵۸، طبقه دوم، واحد ۶

تلفن: ۶۶۴۸۴۱۸۹ - ۰۹۱۲۶۰۶۲۳۸۳

حق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

فهرست مطالب

۷		مقدمه
۱۲		ادب بندگی، ادب زندگی
۲۰		درباره غزالی
۲۰		باورهای غزالی
۲۱		خدای غزالی
۲۲		غزالی در کیمیای سعادت
۲۳		از ابن عربی
۲۴		اندیشه‌های ابن عربی
۲۵		خدای ابن عربی
۲۵		درباره فتوحات مکیه
۲۷		ارکان مسلمانی
۲۷		رکن اول در عبادات
۲۷		اصل اول: درست کردن اعتقاد اهل دین
۲۸		اصل دوم: در طلب کردن علم
۲۹		اصل سوم: طهارت
۳۱		اصل چهارم: نماز
۳۳		اصل پنجم: زکات
۳۵		اصل ششم: روزه

- ۳۶ اصل هفتم: حج
- ۳۷ اصل هشتم: قرآن خواندن
- ۳۸ اصل نهم: آداب دعا و ترتیب دعاها
- ۳۹ اصل دهم: در ذکر حق
- ۴۱ رکن دوم: در معاملات
- ۴۱ اصل اول: آداب طعام خوردن
- ۴۶ اصل دوم: آداب ازدواج
- ۴۹ اصل سوم: در آداب کسب و تجارت
- ۵۲ اصل چهارم: در طلب حلال
- اصل پنجم: در بجا آوردن حق صحبت و همنشینی و مراوده با خلق و نگاه داشتن حق خویشاوند و همسایه و بنده برای خداوند
- ۵۳ اصل ششم: در آداب دوری از خلق و گوشه نشینی
- ۶۲ اصل هفتم: آداب سفر
- ۶۳ اصل هشتم: آداب سماع و وجد
- ۶۴ اصل نهم: امر به معروف و نهی از منکر
- ۶۶ اصل دهم: در رعیت داشتن و ولایت راندن
- ۶۸ رکن سوم از ارکان مسلمانی در مُهلکات
- ۷۰ اصل اول در پیدا کردن ریاضت نفس و پرهیز از خوی بد
- ۷۰ اصل دوم: در علاج شهوت شکم و شهوت جنسی
- ۷۲ اصل سوم: رفع و دوری از آفات زبان
- ۷۳ اصل چهارم در بیماری خشم و کینه و حسد
- ۷۶ اصل پنجم: علاج دوستی دنیا و پیدا کردن آنکه حُب دنیا سر همه‌ی

- گناهان است..... ۷۷
- اصل ششم در علاج بُخل و حرص در جمع‌آوری مال..... ۷۸
- اصل هفتم در علاج دوستی جاه و حشمت..... ۸۰
- اصل هشتم در علاج ریا در طاعت و عبادت..... ۸۱
- اصل نهم در علاج عجب و غرور و تکبر..... ۸۳
- اصل دهم در غفلت و ضلالت و گمراهی و بی‌خبری..... ۸۴
- رکن چهارم در مناجات..... ۸۵
- اصل اول: توبه..... ۸۵
- اصل دوم: در صبر و شکر..... ۸۹
- در فضیلت شکر..... ۹۰
- در حقیقت شکر..... ۹۰
- اصل سوم: در خوف و رجا..... ۹۲
- در فضیلت خوف از خداوند..... ۹۳
- در مقام و مکان خوف و رجا..... ۹۳
- اصل چهارم در فقر و زهد..... ۹۴
- اصل پنجم: در نیت و صدق و اخلاص..... ۹۶
- اصل ششم: در محاسبه و مراقبت..... ۹۸
- اصل هفتم: در تفکر..... ۹۹
- اصل هشتم: در توحید و توکل..... ۱۰۰
- اصل نهم: در محبت و شوق و رضا..... ۱۰۲
- اصل دهم: در یاد کردن مرگ..... ۱۰۳
- کیمیای سعادت و مثنوی..... ۱۰۵

۱۰۷		محبت
۱۰۷		تنهایی
۱۰۸		تصوّف
۱۰۹		غفلت، حرص، معشیت، شهوت
۱۱۰		توکل
۱۱۰		عشق
۱۱۲		ابن عربی و اخلاق
۱۱۲		تعریف خُلق
۱۱۲		اخلاق خوب و پست‌یده
۱۱۵		صبر در هنگام سختی
۱۱۷		اخلاق بد و ناپسند در تهذیب اخلاق
۱۲۰		علم اخلاق
۱۲۰		فایده علم اخلاق
۱۲۲		اخلاق اسلامی و محیط زیست
۱۲۵		توصیه اسلام به رعایت حقوق حیوانات
۱۲۷		رهیافتی اسلامی در اخلاق و محیط‌زیست
		إخوان الصفا و خُلقان الوفا «برادران باصفا و دوستان باوفا» و نقش آنها در
۱۳۱		اخلاق دینی و زیستی
۱۳۳		قرآن دایره‌المعارف اخلاق زیستی
۱۵۲		منابع

مقدمه

سرگذشت نگارش کتاب ادب بنادگی، ادب زندگی، سرگذشتی تجربی و شاید بتوان گفت تا حدی تصادفی برای من بود. داستان از تألیف اول آغاز گردید. زمانی که کتاب دعا‌های قرآنی را با نام (و خدایی که در این نزدیکیست...) می‌نگاشتم، پی بردم که غور و غوص در این آیات الهی از توان همچون من ساخته نیست و همان بهتر که تنها به جمع‌آوری و بیان ترجمه آیات بپردازم و پای را از مفرش خود درازتر ننمایم؛ تا به حکم تحکیم شده، بسادم و شجیل نگردم. از سخن خالق گذشتم و روی به مخلوق کردم. حافظ را عارف و شاعری یافتم؛ دلباخته سراپرده حق. شاعری که دیوانی سرود از زمین روی به آسمان. حرف و سخن او را حرف و سخن خود یافتم؛ فکری که در دل داشتم و قدرت بیان آن را بصورت منشور در خود نمی‌دیدم را از زبانی فصیح بصورت منظوم دیدم. منظومه‌ای که از جهت آرایش کلامی و صنعت ابهام و شیرینی گفتار، به تأیید همگان بی‌مثل و مانند بوده و هست. بناده‌ای که عاشقانه و عاصیانه، شاکرانه و شاکیانه با خداوند خود گفتگو دارد. روح بزرگی که خود را به فرشیان نزدیک می‌ساخت. بر آن شدم تا مکتوبی سازم و او را با زبانی ساده و روان و مناسب حال مردمان به تصویر کشم. کتاب (ساده و صمیمی از حافظ) تلاشی بود بر این عزم. کتابی که با پایان آن آغاز راه خود را یافتم. حافظ را هنرمندی توانا و شاعری

چیره دست دیدم که قدرتِ شعرِ او به عرفانش می چربید. سخنی زیبا و همگان پسند، که اندکی از زیبایی عرفان را به بهترین شکل به تصویر می کشید. اما من به دنبالِ سر سلسلهٔ آلِ عشق بودم. به دنبالِ انسانی که ترازوی شریعت و طریقت باشد. رهروی که با حفظِ آدابِ شریعت، راهِ طریقت را بسپارد. در این جستجویِ شیرین و دلچسب به مولانا جلال الدین محمد بلخی رسیدم. مولوی که خود مفتی و حافظِ شرع بود و کوشا در مناسک و عبادات و در عین حال عاشق و دلسوخته و پروانه وار بدورِ معشوق در سماع و وجد. مولانا فرا زمینی بود، اَبَر انسانی که در مدرسهٔ شعر، عرفان و شریعت و طریقت، اوّل می نمود. شش دفترِ مثنوی را کاویدم و (تمثیل در مثنوی) را که حاصل این جستجو بود نگاشتم. آنچه در مثنوی مرا جذب نمود هنر مولانا در حلّ مباحث پیچیده و سقیلِ عرفانی و مذهبی و فلسفی بود. او تنها با ذکر یک مثال و یا یک قصّه زیبا، راهِ حلیّ به پرسشهایم می نمود که مرا به تعجب وامی داشت. این بود که بر آن شدم این تمثیلات را گردآوری و تنظیم نمایم و کتابِ «تمثیل در مثنوی» نتیجهٔ این نگرش بود. علتِ عبور من از مولانا علاوه توشهٔ عرفانی ناچیز خود و عدم ظرفیت و توانایی هدف من بود. من به دنبالِ عالمی، عارف بودم. انسانی شریعت مدار که بر پایهٔ آدابِ دین و شریعت راهِ عرفان را بیاماید. سنگِ محکی برای دل و دین. من به جستجویِ عالمی بودم که از عشقِ مدرسه و درسش، مندرس شده باشد. کسی که با توشهٔ فراوان از مکتبِ گریخته باشد و به کنجیِ با معشوق خویش پناه برده باشد. راوی که با حفظِ اصولِ شرع، روایتِ کوی دلدادگی و دل باختگی کند. گمشتهٔ من در شاعران نبود، باید او را

در مکتب عرفان می‌جستم. اما نه عارفی که با عشق و عرفان زاده شده باشد. عارفی که شریعت را درنور دیده و به طریقت رسیده باشد. این بود که به عرفا روی آوردم. نابه‌های عین القضاة همدانی، شرح احوال بایزید بسطامی و ابوسعید ابوالخیر و ابوالحسن خرقانی، مناجاتنامه خواجه عبدالله انصاری، احیاء العلوم الدین والمنقذ من الضلال و الموصل الی ذی العزة و الجلال امام محمد غزالی، گوشه‌ای از حکمت الاشراق سهروردی، تفسیرات خواجه عبدالله انصاری، المحجة البیضاء فیض کاشانی و فلسفه‌های صدرالدین شیرازی فيه ما فيه مولوی، فتوحات مکیه و انسان کامل ابن عربی و بسیاری از کُتب شرح احوال و تاریخ عرفان و تصوف را تورق کردم و در این دریای بی‌انتهای علم و عمل و مکاشفه آثار ابن عربی و محمد غزالی را پسندیدم. ابن عربی را در فتوحات مکیه، بزرگواری دیدم که دغدغه دل و دین را با هم داد اما صد حیف که مکاشفاتی که بر او دست داده بود و مقام معنوی‌اش، سخنش را پر از رمز و راز و قلمش را گاهی دور از دسترس اذهان همجون مایی می‌کرد. به قول مصحح آن: همانند بیشه وحشی دست نخورده‌ای است که رونده در آن، در راههای سخت و دشوار و تنگناهای پیچیده و فضای متراکم و غیرقابل تصرف و دور از دسترسش، گمراه و سرگشته می‌شود. کتابی رمزآلود که به آسانی نمی‌توان از محتوای حقیقتش پرده برداشت. اقبانوسی عظیم که ما را یارای گذشتن و سیر آن نیست. اما می‌توان از این بحر عظیم قسمت یک روزه‌ای برداشت پس از پانصد و شصت باب فتوحات مکیه که بر شش قسم: معارف، معاملات، احوال، منازل،

منازلات و مقامات وصایا، تنها به ضرورت نیاز، به قسم معاملات و مقامات وصایا توجه نمودم و از آن هر آنچه که به کفار خود می‌یافتم، جدا نموده و استخراج کردم.

این عربی از دیدگاه نظریه پردازان پدر عرفان نظری در جهان اسلام است. او در فلسفه و عرفان اولین کسی است که وحدت وجود را بیان و تشریح نمود. ابن عربی میراث گذشته صوفیه را با یک تجربه شخصی و زنده آمیخت. این نواده حاتم طلایی در سن ۲۱ سالگی بیا داشتن حالات غریب و غیر عادی و دیدن رویاهای صادقانه به حلقه مردان خدا پیوست. ابن عربی از نظر من، انسانی بود که از خدا به خلق حرکت کرده بود. من به دنبال عارفی نبودم که خضر او را رهنما باشد. به جستجوی عارفی نبودم که با مکاشفه‌های طولانی، گم‌شده خود را یافته باشد. ابن عربی نیک اقبالی بود که نظر خاص حق بر او افتاده بود و رهسپاری بود که با خضر همراهی می‌نمود. هر چند ماجرای عشق او به «نظام» دوشیزه‌ای ایرانی، ابن عربی را زمینی می‌نمود اما باز هم قلمش و قدمش فراتر از عالمی جستجوگر می‌بود. در مورد ابن عربی، ماجرای او با نظام بیشتر از هر چیز مرا جذب می‌کرد و این عشق را لطیفه‌ای خداگونه می‌دانستم. آنجا که خداوند می‌خواهد بنماید؛ کسی که خود را بدتر از کون و مکان می‌شمارد و سالک در راه من می‌داند را به گونه‌ای گرفتار زمین و زمینیان می‌کنم که در رسای معشوق زمینی خود، کتاب ترجمان الاشواق را بنگارد و در مقدمه آن بسرائد: «بیماری من از عشق آن زیبای حمار چشم است، مرا به یاد وی درمان کنید. عشق من به آن زیبای نازپرورده نازک اندام به درازا انجامید که صاحب نثر و نظام و منبر و بیان است، که از

شاهزادگان سرزمین ایران و از شهرهای بزرگ آن، اصفهان است آری این هم از بازی‌های خداوند با ماست که عارفی با این درجه و صوفی و سالکی با این قدر و ارزش باز هم مقام و حال خود را با عشق زمینی معاوضه می‌کند. نکته‌ها در آن است که سراسر موجب تشویق و تنبیه سالکان می‌گردد.

آری علّت سفر من از این عربی به محمد غزالی علّتی چند داشت که ذکر می‌گردد. این عربی باز هم برای من فرازمینی نمود. عارفی بود که با یک حرکت نردبان سلوک را پربوده و بهتر توان گفت پرانده شده بود و حال می‌خواست که سالکان را ره‌نما باشد عشق او به نظام هم شاید بدلیل همین پیچیدگیهای سلوک او بود. همانطور که گفته شد؛ حرکت این عربی از خدا به خلق بود. نثر دشوار و سبیل این عربی که ناشی از روح بزرگی او بود هم مزید علّت می‌بود. او مانند کسی بود که حرفهایی برای نگفتن داشت و سعی بر گفتن آن می‌نمود. این پیچیدگی عزم و معنی و تجلی روح بزرگ او فراتر از جوهر و قلم و کاغذ بود. هر چند گهگاهی به ما نزدیک می‌شد. اما اکثراً آنچنان دور می‌نمود که گویی از ما نیست. حجم بالای فتوحات مکیه علّت دیگر بود. حوصله و صبر خواننده امروزی مجال این حجم استنساخ و بیان را ندارد.

اما محمد غزالی درست به هدف زده بود. او در کیمیای سعادت نثری روان و آرام و سهل را نشان می‌داد با معانی و مقاصدی بزرگ. غزالی از خلق به خدا رسیده بود. پله‌های سلوک را آرام آرام درنور دیده بود. در رهایی از گمراهی خود گفته است که در هر علمی به متنها درجه رسید و هیچ طریقی را بدون تجربه رد نکرد. او همان عارفی بود که به

جستجویش بودم. عارفی که علم را در خانقاه به همراه می برد. بی هم‌رهی خضر مسیحا نفسی یافته بود. مسند تدریس و شوکت تعلیم و سلطان العلمایی را رها کرده بود و در گوشه عزلت قریه در نوقان طوس می نگاشت. در کیمیای سعادت به دنبال نیاز خود گشتم. بدنبال ترازویی در عقل و عشق، دین و دل و علم و عرفان، تازیانه سلوک، شریعت و طریقت را یافتم. آنچه که راهگشای امروز ماست. درس اخلاق، ادب، ادب زندگی و ادب بندگی.

ادب بندگی، ادب زندگی

به راستی گمگشته‌ی انسان، این و دنیای امروز چیست؟

بحران جامعه‌ی کنونی، کدام است؟

نیاز بشر امروزی چه چیزی است؟

آرمانشهر و زندگی آرمانی چگونه ایجاد می شود؟

ادب چیست و مؤدب کیست؟

شاید در هر روز این سؤالات و صدها سؤال دیگر با این مضمون در ذهن هر انسانِ دوراندیش نقش ببندد. بحران جامعه‌ی امروزی، بحران کوتاهی در عبادات و مناسک نیست؛ بحران بی ادبی در حرکات و سکنات و معیشت است. دهها هزار رسول و نبی و پیامبر و هزاران مصلح و راهبر آمده‌اند و رفته‌اند تا مدینه‌ی فاضله و آرمانشهری اخلاقی و دینی بسازند و انسانِ امروزی، اندر خُم یک کوچه مانده است.

آیا نظرگاهِ خداوند به دلِ انسان نیست؟ فاجعه‌ی جامعه‌ی کنونی

آلوده بودن دلها به اخلاقِ ناپسندیده است. تبدیل و تحقیر ارزش‌های

انسانی است. این عارضه‌ی امروز و دیروز نیست؛ سالیان دراز است که مفاهیمی چون صبر و شکر و فقر و زهد، صدق و اخلاص و توکل و توحید، محبت و شوق و حسنِ خلق و دهها صفت پسندیده‌ی دیگر به محض دمیدن آفتاب و شروع روز در عمل جز بازیچه و مضحکه‌ای بیش نیستند.

قرن‌های متمادی است که به هر سو می‌نگریم و به هر بیانی گوش می‌دهیم؛ پلیدی و بی‌شرمی و حرص و چابلوسی، خساست و حسد و بد درونی و هزاران مملکتی دیگر خودنمایی می‌کند. دیر سالی است که بهترین‌ها، کمیاب‌ترین‌ها هستند.

دورانی طولانی است که از چهار رکن مسلمانی، تنها یک رکن عبادات که ساده‌ترین آنهاست مورد توجه بوده و هست. آن هم نه باطن و روح عبادات بلکه تنها ظاهر و پوستی آن مورد تأکید قرار گرفته است.

پس تکلیف سه رکن دیگر چیست؟

سه رکنی که تعامل ما با جهان و خلق جهان و خالق جهان در آن نهفته است. ارکانی که دنیا و عقبی یکسره در پس آنهاست. آداب زندگی، اخلاق پسندیده و ناپسند آیا جایگاهی در مسلمانی ندارند؟

مگر نمی‌خوانیم «اللَّهُ يُحِبُّ الْمَكَارِمَ الْأَخْلَاقَ»؟

حق الله را می‌بینیم و حق النفس و حق الناس را رها کرده‌ایم؟

مگر نشنیده‌ایم «النَّاسُ عِیَالُ اللَّهِ»؟

از دین هر آنچه آسانتر بوده، دست‌چین کرده‌ایم و چشم بر

سختی‌هایش بسته‌ایم.

بدعت‌ها در دین گذارده تا آن را بسته به حال خود در آوریم.
دل و جان را که نظرگاه خداوند است رها کرده و تنها به صورت و
ظاهر که منظور نظر خلق است؛ می‌پردازیم.

آیا از سیره و رفتار رسولان پروردگار به ما ارثی رسیده است؟
چون نیک بگیریم گم‌شده‌ی دین ما اخلاق پیامبر است. پیامبری که
فرمود «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، جز شخص خوش
اخلاق و نیک سیرت کسی دیگر وارد بهشت نمی‌شود» رسولی که گفت:
«هر کس حاجت مسلمانی روا کند، همچنان باشد که همه‌ی عمر حق
تعالی را خدمت کرده باشد.»

پیامبری که چون او را گفتند: «فلان زن روز به روزه باشد و شب در
نماز ولیکن همسایه را برنجاند.»
فرمود: جای وی دوزخ است.»

پیغمبری که: بردبار و دلیر و پاکدامن بود. هرگز درهم و دیناری
پس انداز نمی‌داشت. جز قوت یکساله‌ی خویش چیزی نگاه نمی‌داشت.
متواضع و آرام بود. کبر و غرور و خودبزرگ‌بینی نداشت. هر چه
مستمندان از او می‌خواستند به ایشان عطا می‌فرمود. صبور و شکیب در
تنگدستی بود. جامه‌اش را با دست خود می‌دوخت و پلای افزایش را
خودش تعمیر می‌کرد. با حیا بوده و به کسی خیره نمی‌شد. کارهای خانه
را انجام می‌داد. نگاهش را به کسی نمی‌دوخت. هدیه را هر چند اندک و
ناچیز می‌پذیرفت و به هدیه دهنده، هدیه می‌داد. صدقه و زکات را
نمی‌پذیرفت. دعوت همه را قبول می‌کرد حتی برده و کنیز و بی‌نوا را و

به سخنان آنها گوش می داد. فاضل ترین اعمال را خلق نیکو می دانست. هرگز به خاطر خویش خشمگین نمی گشت. حق را اگرچه به ضرر او بود، اجرا می کرد. از خوردن خوراک حلال به اندازه خودداری نمی کرد. تکیه زده و خوابیده غذا نمی خورد. بیماران را در دوردست ها عیادت می کرد. در ولیمه ها و مشایعت مردگان حاضر می گشت. از هیچ کاری در دنیا نمی هراسید و دست و پایش را گم نمی کرد. هر آنچه از لباس برایش فراهم می گشت، می پوشید و هر مرکبی که مهیا می شد سوار می گشت. گاهی پیاده و پای برهنه و بدون کلاه و عمامه و دستار در میان مردمان راه می رفت. از عطر و چیزهای خوشبوی لذت می برد و آنها را می خرید. با مستمندان و بیچارگان غذا می خورد. اهل فضل و اخلاق را احترام می گذاشت. به اقوام خود نیکی می نمود بدون تبعیض و ترجیح. عذرخواهی و پوزش را می پذیرفت. گاهی شوخی می نمود. بدون قهقهه و با تبسم می خندید. می گفت: مرا فرستاده اند تا مکارم اخلاق را تمام کنم. بازی ها و تفریح ها را مباح می دید و با همسران خود سابقه دویدن می داد. و قتش را غنیمت می شمرد. از پادشاهان نمی هراسید و فقیران را خوار نمی انگاشت. مانند مردمان ساده و بی تکلف بود بطرری که اگر کسی به مسجد او وارد می شد؛ وی را از میان جمع تشخیص نمی داد. هرگز نفرین نمی نمود و در حق دشمنانش هم دعای خیر می کرد. می گفت: «خلق نیکو آنچنان گناه را نیست می کند که آفتاب یخ را». هرگز جز در جنگ با کفار با دست هایش کسی را ضرب و شتم ننمود. به اصحابش فرمود: «صحبت با فاسقان نیکو خوی را دوست تر دارم تا با قرّای بدخوی». در میان دو کارِ مخیر آسان ترین را برمی گزید. همه ی

مردم را از نظر حق و تکلیف یکسان می‌شمرد. هرگز به کسی نمی‌گفت چرا چنین کردی؟ یا چرا چنین نکردی؟ هر جا میسر می‌شد می‌خوابید، حتی بر روی زمین.

صدایش را بلند نمی‌نمود و در سلام پیشی می‌گرفت. همواره ابتدا سلام و مصافحه می‌نمود و لبخند می‌زد. به کرات می‌گفت: «بنده به خوی نیک، در چه ی کسی بیابد که روز به روزه باشد و به شب نماز کند و درجات بزرگ اندر آخرت بیابد اگرچه ضعیف عبادت بود». کم گوی و کم رنج و راستگری و صلاح جوی بود. شتابزده نبود. پیشانی گشاده و زبانی خوش داشت. با فروتنی راه می‌رفت و با وقار و آرام سخن می‌گفت. بدون ذکر و یاد خدا نه می‌نشست و نه برمی‌خاست. اگر در حال نماز کسی به نزدش می‌آمد؛ نمازش را کوتاه می‌کرد و می‌پرسید: آیا نیازی دارد؟ دست‌ها در زانو حلقه کرده می‌نشست. در مجلس در کنار آخرین نفر و در اولین جای خالی می‌نشست بایهانش را دراز نمی‌کرد. برای همه نام و شهرت و کنیه‌ای در نظر می‌گرفت و آنان را با کنیه‌ی خودشان صدا می‌کرد تا احترام یابند. حتی برای حیوانات سواری و سلاح و وسایل شخصی خود اسم می‌گذاشت. دیرتر از همه خشمگین می‌شد و زودتر از همه‌ی انسان‌ها خشنود می‌گشت. فصیح‌ترین عرب بود. شیوایی بیان و رسایی سخن داشت. نرم گفتار و گزیده‌گوی بود. اندک و کوتاه سخن می‌گفت. سکوت‌های طولانی داشت. از بی‌ادبی و سخنان نازیبا متنفر بود. هرگز چهره درهم نمی‌کشید. در گوش دادن به سخنان دیگران، خنده و تبسم و اظهار شگفتی می‌نمود. صلابت و قاطعیت داشت و در کارها به خدا توکل می‌نمود. بهترین غذا در نزد او

غذایی بود که دسته جمعی خورده شود. از جلوی خود در سفره غذا می خورد. به حیوانات غذا می داد. شکار نمی کرد. خوردنی ها و نوشیدنی ها را نکوهش نمی کرد حتی اگر بد طعم بودند. در ظرف آب نفس نمی کشید. هیچگاه ابراز اشتها به غذا نمی کرد و از افراد خانواده درخواست خوراک نمی نمود. از لباس سبز رنگ خوشش می آمد ولی اغلب سفید می پوشید. نسبت به همسرانش خوش رفتار بود و هنگام خواب با ردای خویش روی آنها را می پوشاند. انگشتی نقره داشت و گاهی تکه ی نخى برای یادآوری به انگشتش گره می زد. همواره در سفرها شانه ی خویش را همراه داشت هر گاه لباسی جدید می یافت لباس کهنه اش را به نیازمندان می بخشید. شک نمی نمود. تهمت نمی زد. به جای سخت گیری و تشدد اغلب ملایم می داد. در ماه رمضان بخشنده تر از همیشه بود. وفادار و صریح بود. از فقر و تهی دستی نمی ترسید. قویدل و جنگاور بود، هرگز به دشمن پشت نمی کرد. از ریا و تظاهر متنفر بود. هیچگاه خود را از غذا سیر نمی ساخت. اجازه نمی داد انسان ها جلوی پای او برخیزند. می فرمود: «هر که می خواهد دوزخی بیند؛ گوی در مردی نگر نشسته و دیگری در پیش وی برپا ایستاده.» به بچه ها سلام می کرد. متانت و صفا و صمیمیت او کامل بود. بار خود را برای حمل به دیگری نمی داد. خودش گفت «خداوند مرا مخیر کرد که پادشاهی نبی باشم یا رسولی بنده. من رسول و بنده را انتخاب کردم».

سخی بود؛ بی اسراف. با هیبت بود؛ بی درشتی. همیشه سر اندر پیش افکنده بود.

آری اینچنین انسانی پرورش یافته ی حقیقی مکتب قرآن و اسلام بود.

روح قرآن در جان او جاری و ساری و در عمل به باطن آیات ساعی بود.

آیات ۶۰ غافر، ۱۹۹ اعراف، ۹۰ نحل، ۱۷ لقمان، ۴۳ شوری، ۱۳ مائده، ۲۳ نور، ۳۴ فصلت، ۱۳۴ آل عمران، ۱۲ حجرات، ۱۲۸ آل عمران و صدها آیات دیگر، برای تربیت چنین اسوه‌ای نازل گردید.

به درستی می‌توان دریافت این خصوصیات کسی است که از دین، چهار رکش را برداشته و بدعت‌ها را گذارده است. خود او فرمود: «توبه از همه کس پذیرفته می‌شود الا بدعت‌گذار در دین» و هم او بود که فرمود: «برای تکمیل اخلاق پسندیده و زیبا فرستاده شده‌ام».

با نگرشی تمام به مباحث فوق، لازم دیده و بر آن شدم تا آداب زندگی و زندگی مؤمنانه را از مرجع و مأخذی استوار، گردآوری نموده و برای خوانندگان به انشاء در آورم. کتاب وزین «کمیاب سعادت» اثر امام محمد غزالی، بی‌همتا نوشته‌ای است که با ریزه‌کاری‌های بجای و انسجام بی‌مثال، ارکان مسلمانی را در زندگی روزانه انسان تبیین می‌کند. این کتاب خلاصه و به فارسی در آمده‌ی کتاب احیاء علوم الدین همین عارف و عالم جهان اسلام می‌باشد که مهم‌ترین اثر فارسی غزالی طوسی است و حاصل سال‌ها مطالعه و تدریس و تحصیل و مجاهدت و گوشه‌نشینی و خلوت‌گزینی ابو حامد محمد غزالی است.

حکما و علما بر این باور هستند که اگر تمامی کتب دینی که از ابتدای اسلام تا امروزه نگارش یافته‌اند را از دست بدهیم و تنها کیمیای سعادت باقی بماند، مؤمنان را این کتاب گرانقدر که در ایام عزلت‌نشینی غزالی در نوقان طوس نگارش یافته است؛ کفایت می‌کند. در این کتاب

ارزشمند غزالی در ابتدا عنوان مسلمانی را در چهار چیز می‌داند؛ شناخت حقیقت خود، شناخت حقیقت خدای تعالی، شناخت حقیقت دنیا و شناخت حقیقت آخرت و این چهار معرفت را با توضیح و تشریح مقدمه و حقیقت عنوان مسلمانی می‌شمارد. در دنباله ارکان مسلمانی را به چهار گروه عبادات، معاملات، مُهلکات و منجیات، تقسیم می‌کند و برای هر گروه ده اصل را برمی‌شمارد که با رعایت این اصول چهل‌گانه سیره از ناسیره و مؤمن از ریاکار، راه از بیراهه و مسلمان از کافر باز شناخته می‌شود.

غزالی جمیع این چهل اصل را با باریک‌بینی بی‌نظیر و موقعیت‌سنجی بی‌همتا گردآوری نموده است. او با نگرشی به زندگی روزمره‌ی آدمیان و هر آنچه در پیش رویِ انسان در زندگی است؛ آداب و اخلاقِ مذموم و ممدوح را بی‌نظیر و بی‌همتا بیان نموده است. و این اصول را راهِ فلاح و رستگاری دانسته است.

به درستی می‌توان گفت که از دقایق و نکته‌های باریک‌ایمان حقیقی، نقطه‌ای نیست که از قلم غزالی افتاده باشد و از درخت ایمان که دارای شاخه‌های فراوان می‌باشد؛ شاخه‌ای نیست که از چشم او پنهان مانده باشد.

سعی بر این گردیده تا از این کتاب ارزشمند هر آنچه که انسانِ امروزی و جامعه‌ی بحران زده‌ی کنونی و آدمیانِ مهجور از روح دین افتاده‌ی این عصر را به سعادت و ایمان حقیقی نزدیک می‌نماید بیان نموده و خلاصه‌ای از آداب بندگی و زندگی را عیان نماییم.

درباره غزالی

ابوحامد غزالی در سال ۴۵۰ هجری قمری در نوقان طوس به جهان گشود، پدرش مردی درویش بود و در زمان حیات به سیب اشتیاق فراوان به تحصیل و تهذیب فرزندانش، احمد بن محمد رادکانی را وصی دو فرزند خود نموده و اموال اندک خود را وقف تحصیل دو فرزندش نمود. غزالی با طی مدارج بالای علمی و فقهی در سن ۳۴ سالگی به تدریس در نظامیه بغداد که از بزرگترین مدارس آن عصر بود دعوت گردید. در سال ۴۸۸ هجری قمری در اوج شهرت و قدرت علمی دچار بحران روحی گردید و تدریس در نظامیه را رها کرد و بعد از سفر حج به بیت المقدس رفته و کتاب ارزشمند «احیاء علوم الدین» را به عربی تألیف نمود و در سال بعد، به موطن اصلی خود، یعنی نوقان طوس بازگشت.

او در نزدیکی خانه‌اش، خانقاهی برای صوفیه برپا کرد و باره تدریس در نظامیه بغداد و نیشابور تا آخر زندگانی خویش به عبادت و خلوت و تعلیم و نگارش کتاب وزین کیمیای سعادت در قریه نوقان طوس پرداخت.

باورهای غزالی

غزالی تا سن ۳۸ سالگی از فقهای مشهور بود و در تدریس و مباحثه و مناظره با علما و غلبه علمی بر آنان در سراسر جهان اسلامی معروفیتی به سزا داشت. اما در سال ۴۸۸ هجری قمری همزمان با بحران روحی، تمایل به انزواجویی و خلوت و دوری گزینی از مقامات دنیوی پیدا کرده

و با خواندن آثار صوفیه، تمایل شدیدی به عرفان و تصوف پیدا می‌کند.
و مابقی عمر خویش را به تزکیه و ریاضت می‌پردازد.

خدای غزالی

خدای غزالی در مقابل خدای مولانا که لطیف و توانا و شادان بود؛
پروردگار ترساننده و امیدوارکننده بود تعادلی در تشویق و تنبیه، اعتدالی
در واقعیت و پندار، اندوه و نشاط، غزالی خدایش را نه چنان پرشورو
بی‌باک بندگی می‌کرد که در زمین و زمان ننگجد و نه حصاری از فقه
بدور خود می‌پسچید که در جهان نجبند، او بالعکس مولانا که عارفی
عاشق است عارف و فقیهی خائف بود. عرفان غزالی، عرفانی خفی است.
او دشمن فقیهان حیل‌آموز بود؛ که با تفکدهای فقهی و حقوقی،
مکارانه و احمقانه درصدد جلب رضایت خداوند هستند.

در یک کلام می‌توان گفت غزالی عالمی با آلمات صوفیانه است و
کسی است که بر فقه و کلام جامه زیبای عرفان پوشانید.

هدف او ستاندن حق باطن شریعت از ظاهر شریعت است.
فقیه و بنده واقعی از نظر غزالی، کسی است که به دنیا بی‌رغبت باشد
و مایل به آخرت.

در دین بصیرت داشته باشد و به عبادت خداوند مداومت؛ بر مردم
نوامیس و اموال آنها خیرخواه و نیکوکردار باشد.

او حفاظت صرف از فروع فقهی را نمی‌پسندید و فقه‌فروشی را
نکوهش می‌نمود.

غزالی در کیمیای سعادت

غزالی را در کیمیای سعادت، مردی یافتیم که سوختن را نمی‌آموخت، او آموزگار ساختن بود. هنگامی که به ترفندهای فقهی می‌رسید. مردی رثوف بود که نمی‌پسندید مردان با کلاههای شرعی، مهریه زنان را ندهند. او انسانها را در نزد دو قاضی می‌نشانید؛ یکی این جهانی و دیگری پروردگاری که از ارزنی نمی‌گذرد.

او از هیچ نکته‌ای نمی‌گذرد. آداب طعام خوردن، آداب نکاح، آداب کسب و تجارت، آداب طلب حلال، آداب صحبت با خلق، ادب عزلت و ادب سفر، آداب سماع، ادب امر به معروف و نهی از منکر و ادب ولایت داشتن؛ را مو به مو می‌شکافد. الله با محک ققه و عرفان.

هنگامی که به ادب دزد رده می‌رسیم برج توکل و اعتماد به خداوند در سخنانش موج می‌زند. در آداب طعام خوردن، غزالی عزلت‌نشین را انسانی اجتماعی با بهره‌های فراوان اخلاقی و رعایت کننده حقوق آدمیان می‌بینیم.

غزالی در آداب کسب و تجارت، آنزمان که به خرید از درویشان و کودکان و پیرزنان می‌رسد انسان دوستی است که برترین فواین حقوق بشری کنونی به گرد کاروان او نمی‌رسد. در آداب سماع شور و شوق، عشق‌بازی و محبت‌ورزی به پروردگار متجلی است.

چه کسی را می‌توان یافت که در امر به معروف و نهی از منکر نهی کند که جام شراب را نشکنید، بلکه شراب را به دور ریزید و جام و ظرف خالی را به صاحبش بازگردانید. یا اگر شکستید به گونه‌ای ضربه زنید که خرد نشود و قابل تعمیر باشد. دریای نکته‌بینی و رأفت در این

مرد، نهفته است.

هنگامی که به حقوق خانواده و همسایه و همدینان می‌رسیم. غزالی فقیهی است سخت‌گیر و ریزبین و زمانی که به آداب نکاح و ولایت داشتن بر می‌خوریم او را آسانپذیر و نکته‌سنج می‌یابیم. در کدام قوانین بشری مدرن کنونی می‌توان اینگونه حمایت از کودکان و پیران را دید. کدامین حقوق مدون انسانی، مانند غزالی، اینچنین حقوقی برای چهارپایان و حیوانات وضع نموده است. او که با رأفت و دقت از ظلم به ستوران و آزار جانوران و صدمه به گیاهان نهی نموده است دیگر تکلیف آدمی را با اشرف مخلوقات معین کرده است.

از ابن عربی

محمدبن عربی معروف به محیی الدین و ابن افلاطون از عرفای مشهور و اندیشمندان توانا در سال ۵۶۰ هجری قمری در جنوب اندلس (اسپانیا) در خانواده‌ای عارف از تبار حاتم طلابی زاده شد. دیدار با ابن رشد در جوانی، آغاز راه او بود. آشنایی این نواده حاتم طلابی با تصوف در سن ۲۱ سالگی او بود. حالات غیرعادی و غریب او در اواخر جوانی، دیدن رویاهای صادقانه و عزلت و گوشه‌گیری او را به عرفان نزدیک نمود. مطالعه آثار عرفا و ریاضت‌های پی‌درپی، محیی الدین را که دارای خانواده‌ای با سابقه تصوف بود به وادی عرفان و دیار پیران صوفی‌وش کشانید. او سه بار موفق به دیدار خضر نبی گردید و این دیدارها باعث عروج معنوی و مکشوفات فراوان وی گردید. توبه و ریاضت و تعالی

معنوی تا ۳۰ سالگی او را آماده سفر به شرق ساخت.

این حرکتی از خرد غربی ابن طفیل و ابن رشد به عرفان شرقی سهرودی در مکاشفه‌ای به ابن عربی توصیه گردید.

حلب، دمشق، مصر، بیت المقدس، بغداد، آسیای صغیر، حجاز و در پایان مکه منزلگاه و مکان عروج روحانی او به ملکوت خدا بود. در مکه در اتفاقی زیبا و غریب، ابن عربی دلبسته دختر شیخ مکین الدین اصفهانی می‌گردد. دوشیزه‌ای ایرانی «نظام» نام، که باعث حالات عاشقانه و شورانگیز و نگارش مجموعه ترجمان اشواق گردید.

این دوشیزه جوان اصفهانی تمثیلی از عشق معنوی محیی الدین گردید. تا آنجا که سرود «من مبلر مذهب عشقم و مرکب عشق به هر راهی که رود، عشق مذهب و ایمان من است»

اندیشه‌های ابن عربی

جستجو در اندیشه عرفانی، صوفیی که مدعی بود از دست خضر پیامبر، خرقه دریافت داشته، کاری بس مشکل و دشوار است. اما در بحث اندیشه او مروج سه اصل، وحدت وجود، انسان کامل و مذهب عشق است و در زمینه عرفان، ابن عربی، خلقت هستی را نوعی تجلی می‌داند و معتقد است که خداوند با تخیل ورزیدن، جهان را آفریده است. ابن عربی معتقد بر این است که آثار خود را در تخیلی در عالم مثال که عالمی میان جهان محسوس و عالم روح است انجام می‌دهد.

خدای ابن عربی

ابن عربی در رساله الاحادیث می‌نویسد: «او هست و با او نه پستی است و نه پیشی، نه زیری و نه زبری، نه دوری و نه نزدیکی، نه وحدتی و نه تقسیم، نه جویی و نه گجایی و نه کیی، نه زمانی و نه آنی و نه عمری، نه بودی و نه مکانی، و اکنون همان است که بود. واحدی است بی وحدت، و فردی است بی فردیت، از اسم و مسمی ترکیب نشده، چه نام او اوست و مسمی او، پس بدان در چیزی نیست و چیزی در او نیست. خواه به داخل شدن باشد، خواه به پیش افتادن، ضرورت دارد که تو او را اینگونه بشناسی، نه از طریق علم و نه از طریق عقل و نه از طریق فهم و نه از طریق خیال و نه از طریق حس و نه از طریق ادراک. کسی جز او، او را نمی‌تواند دید. و کسی جز او، او را درک نمی‌کند. حجاب او وحدت است. هیچ چیز جز او حجاب نمی‌شود. خود را با خود و به خود ارسال داشته.

درباره فتوحات مکیه:

فهرست مؤلفات ابن عربی، متجاوز از ۵۰۰ رساله و کتاب می‌باشد. و فتوحات مکیه، بزرگترین تصنیف او و همچنین بزرگترین و جامع‌ترین کتابی است که در تصوف پدید آمده است. و بعید است که دست روزگار همانندش یبازورد. این کتاب خلاصه معارف تصوف و آراء متفکران اسلامی است. اما متن آن بسیار پیچیده و غامض و رمزناک می‌باشد.

مشکل از ۵۶۰ باب است که بر شش قسم، تقسیم گردیده است.

نخست قسم معارف شامل ۷۳ باب، دوم قسم معاملات شامل ۱۱۶ باب، سوم قسم احوال شامل ۸۰ باب و چهار قسم منازل شامل ۱۱۴ باب، پنجم قسم منزلات شامل ۷۸ باب و شش قسم مقامات در ۹۹ باب است که این اقسام تمامی معارف و مقامات یعنی عقاید و اعمال و به زبانی دیگر حکمت علمی و عملی و مقامات تبیل تا فنا را فراگیر هستند.